



سه شنبه ۱۰ شهریور ماه ۱۳۸۸

زنده باد حاکمیت مردم

مرگ بر دیکتاتوری

رسانه ها و انقلاب اجتماعی

امیر. ک
حاکمیت رسانه های متعارف را مهمیز زده است. رادیو، تلویزیون، روزنامه ها و مجلات سه دهه است که آزاد نیستند. از سال ۵۹ تاخت و تاز به رسانه ها و دانشگاه ها آغاز شد (توقیف دسته جمعی نشریات مردم و تعطیلی دانشگاه ها در ضدانقلاب فرهنگی) و به اندک زمانی جامعه نیز ترور شد. اینبار نیز ترور جامعه، سانسور مضاعف رسانه ها و تاخت و تاز به دانشگاه ها همزمان شد. دروغ، وقاحت و خشونت، کالای پرتعداد رژیم است در بازارهای رسانه، آموزش و زندگی جمعی. قیام اما واکنش شرافتمندانه ی انسانهاست در خیابان، دانشگاه و حوزه ی نمادین.

رسانه میدان نبرد مهمی است در این جنگ بزرگ اجتماعی. جنگی داخلی که از شعله های فروزان آن ققنوس جامعه دوباره زاده می شود. رسانه های قدیمی و متعارف در تسخیر طبقه حاکم است. از تصاحب انحصاری صدا و سیما گرفته تا ردیف پرشماری از کوتوله های دنیای مطبوعات (کیهان، رسالت، همشهری، ایران، ...) تا گرگانی که به تجسس سر در هر چاپخانه و تحریریه می کنند و در فشی که در قلب هر روزنامه نگار و نویسنده ی مستقلی فرو می برند. فرهنگ در ردای رسمی و مجاز آن از کارگاه های چهل و جنایت خارج می شود.

گروه های بالنده و نوپرواز جامعه اما رسانه های خود را دارند. تا دیروز اگر آنها سر در گوش همدیگر می آوردند و وقایع اتفاقیه ی مگو را تکثیر می کردند، اگر به معدود نشریات کم تیراژی در حوزه های معین محدود بودند، اگر از لابه لای صدای سرگیجه آور پارازیت های حاکمیت، دو کلام از چهار کلام فلان رادیویی تبعیدی را می شنیدند و با تخیل زنده ی خود متن اخبار و اطلاعیه ها و تحلیل ها را بازسازی می کردند و ذهن به ذهن منتقل می کردند، امروز آنها با دوربین های موبایل خود، اینترنت، کامپیوترهای شخصی و پرینترهای خانگی، جهان رسانه ای نیرومندی بنا کرده اند که در مقابل زرادخانه ی رسانه ای حاکمیت ایستاده و جامعه را در جنگ اجتماعی خود پشتیبانی می کند. این مردم جنگی همه جانبه را آغاز کرده اند.

اینترنت، ایمیل، امواج ماهواره ای، وبلاگ، پست الكترونیکی و تمام امکانات جدید ارتباطی و اطلاعاتی گرچه امکانات بالقوه ی بی شماری برای توانمندکردن شهروندان و دموکراتیزه شدن دانش، خبر، و اطلاعات در اختیار همگان قرار داده است، اگر چه نطفه های جامعه ی برابر و آزاد آتی را در خود دارند، اما خارج از دایره ی تأثیر قدرت مسلط و ایده های کهن و تفکرات گذشته نیستند. جهان کهن، نیروهای در حال انقراض و سیاست های سلطه بر امکانات نوین چنگ می اندازد و از بروز و شکوفایی آنچه زمانه آبیستن آن است جلوگیری می کند.

ملموس تر سخن بگویم. تکنولوژی امروز به فرودستان، به سرکوب شدگان، به شهروندان سلب صدا شده این امکان را می دهد که صدای خود را برآورند و با یکدیگر از دردها، تخیلات، آرمان ها، و مرام مشترک خود سخن بگویند. گو تمام خبرنگاران خارجی و دوربین های گران قیمت را وزارت ارشاد جمهوری اسلامی اخراج کند. دوربین های موبایل همین شهروندان جنایتش را ثبت می کنند. گو روزنامه ها به اوراق تبلیغاتی خامنه ای و احمدی نژاد تبدیل شود، مردم روزنامه ها و شبنامه های خود را می نویسند و از اعماق گزارش می دهند. گو مونولوگ تلویزیونی حاکمان به خیال تحمیق مردم موج پراکنی کند، دیالوگ و گفتگوی جامعه در رسانه های جدید سر بر می آورد. دیدیم در همین دو ماهه که مردم رسانه های خود را بنا کردند. همانگونه که دانشگاه های خود را بنا خواهند کرد و قدرت سیاسی خود را برخواهند ساخت.

اما جنگ اجتماعی کنونی دو اردوگاه رقیب ندارد. حاکمان چهل اگر بر قدرت کهن نشسته اند، حاکمان فریب بر قدرت نوین می تازند. فرهنگ غیررسمی و رسانه های نوظهور را به کمک ثروت و لشکر خویش اشغال می کنند. کافی است به حجم بالایی از رسانه های بدیل بنگرید که جز تکرار سخن بزرگان این اردوگاه نیستند. آنها در شکل نوظهورند و تغییر خواه. اما در محتوا بس کهن و منجمد. صدای شهروندان عادی در آنها نیست. ستون ها و صفحات و امواج آنها در اختیار کسانی است که صدایشان در همه جا و از هر منبعی منعکس می شود. کسانی که همواره به بهای سکوت جامعه، صدا نامیده شده اند. رسانه را باید از حنجره آیت الله ها و روزنامه نگاران حرفه ای و سیاستمداران رسمی بازپس گرفت. رسانه را بایست به حنجره ی کارگران، دانشجویان، زنان و شهروندان عادی سپرد.

- ۱- محسن حاج مرادی ۲۴ ساله دانشجوی دوشنبه ۲۶ مرداد در هفت تیر بازداشت و به اوین منتقل شده
 - ۲- بهرام اصلانی ۲۰ ساله دیپلم پنجشنبه ۸ مرداد در ونک بازداشت و به اوین منتقل شده
 - ۳- آرمان اسماعیلی ۲۷ ساله جمعه ۲۶ تیر در ولی عصر بازداشت و به کلانتری ۱۰۸ نواب و سپس به اوین منتقل شده
 - ۴- عباس علی پور ۳۲ ساله و متاهل شغل آزاد پنجشنبه ۱۸ تیر در انقلاب بازداشت و به بند ۲۴۰ اوین منتقل شده
 - ۵- علی سیفی ۲۸ ساله لیسانس متالورژی پنجشنبه ۱۸ تیر در امیر آباد بازداشت و به اوین منتقل شده
- فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، ادامه بازداشت دستگیر شدگان و تحت فشار قرار دادن خانواده های آنها را محکوم می کند و خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط آنها است و همچنین از دبیر کل و کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل خواستار ارجاع پرونده نقض حقوق بشر رژیم ایران به شورای امنیت سازمان ملل جهت گرفتن تصمیمات لازم اجرا است.
- ۰۸ شهریور ۱۳۸۸ برابر با ۳۰ اوت ۲۰۰۸



مرتب می گفتند: دستور است امروز گل سر قبور نگذارید ما ماموریم و معذور حتما فلسفه ای داره که ما می گیم !!!! چند مامور به سمت منصوره بهکیش رفتند و او را دستگیر کردند و از خانواده ها خواستند به تجمع خود پایان دهند.

هفته تعداد زیادی از بازداشت شده ها آزاد می شوند که بیشتر خانواده ها در مقابل درب دادگاه انقلاب فریاد زدند که باز هم دروغ، گفته بودید تا قبل از ماه رمضان آزاد می شوند و امروز می گوید تا آخر هفته این هم یک وعده فریبکارانه دیگری برای تحت فشار روحی قرار دادن خانواده هاست. آنقدر از شما دروغ شنیده ایم که اگر راست هم بگویید باور نخواهیم کرد.

تعدادی از بازداشت شده ها که متاهل هستند و همسرانشان خانه دار و تنها منبع درآمدشان از طریق همسرشان بوده در این مدت با مشکلات اقتصادی بسیاری روبه رو شده اند به طوریکه به گفته همسرانشان برای اجاره مسکن و حتی برای امور معیشتی خود دچار مشکل هستند و ناچاراً با کمک گرفتن از خانواده هایشان میتوانند بخشی از مشکلات معیشتی خود را حل کنند.

همزمان در مقابل درب دژبانی زندان اوین هم حدود ۳۰ نفر از خانواده ها حضور داشتند و همچنان خواهان ملاقات و آزادی عزیزان خود هستند.

لیست اسامی تعدادی از بازداشت شدگان قیام مردم ایران جهت ارسال به سازمانهای حقوق بشری و اطلاع عموم انتشار می یابد.

خاوران سرخ است در خاک ها و قلب ها

گل می گذاشتند با ممانعت پلیس و مسئولان بهشت زهرا مواجه شدند و رفتارهای بسیار زننده ای با خانواده ها داشتند. می گفتند تمام گل هایی که گذاشته اید را هم جمع کنید و با لحن زننده ای با ناصر زرافشان که سعی داشت ان ها را قانع کند که فقط برای ادای احترام به آنجا آمده اند برخورد کردند. تمام مدت در حال فیلم برداری بودند و با لگد گل ها را از روی قبور کنار زدند و از رفتگران بهشت زهرا خواستند تا گل ها را جارو کنند. گل ها را به زور از دست مردم کشیدند. و در برابر مقاومت خانواده ها

گزارش از خاوران- تهران

جمعه ۶ شهریور

رژیم بار دیگر گردهمایی خانواده های کشتار ۶۷ را تاب نیاورد. از سر بزرگراه نیروهای امنیتی چیده شده بودند و هرچه به خاوران نزدیکتر می شدی تراکم نیروها بیشتر می شد. ورودی خاوران و تمام مسیرهایی که ممکن بود از آن به گلزار خاوران رسید بسته بود. خانواده ها مجبور شدند کمی بالاتر از خاوران کنار جاده، تلی از خاک را به یاد عزیزانی که بی نام و نشان در خاک خفته بودند گلباران کنند. پس از آن خانواده ها به سمت بهشت زهرا و قطعه ۳۳ رفتند. نیروی انتظامی قطعه را محاصره کرده بود و شماره پلاک های اتوموبیل هایی که وارد آن محدوده می شدند را بر می داشتند. خانواده ها وقتی روی قبور

پزشکی که از مداوای رایگان مردم دفاع می کند سر کرده باند ضدامنیتی است علم ستیزی که از ریختن خون مردم دفاع می کند مقام معظم رهبری است

و حتی با برخی از آنها ارتباط خانوادگی برقرار کرده و با سواستفاده از اعتماد آنها سعی در القا افکار ضدانقلابی و ضدامنیتی را به این افراد داشته است.

وی افزوده بود: متهم همچنین اطلاعیه‌ها و تراکت‌هایی را به بیماران داده تا در مجالس عمومی خود توزیع کنند که این اطلاعیه‌ها در خصوص کشف حجاب و تحریک کارگران بوده است.

دادسرای عمومی و انقلاب قزوین مدعی شده بود در مطب دکتر جمالی مشروبات الکلی و اطلاعیه‌های مبین ارتباط با گروهک‌های منافقین و همچنین دو کیس حاوی اطلاعات کشف شده است و متهم به برخی جرائم مانند شرب و خمر و رباخواری اعتراف کرده است.

خبرگزاری فارس به نقل از این منبع دستگیری ۲۰ نفر دیگر در ارتباط با دکتر جمالی را تایید کرده و نوشته است تاکنون ۲۰ نفر از مرتبطان با وی که ۱۸ تا ۳۵ سال سن دارند شناسایی و بازداشت با قرار تأمین قانونی شدند که همه این افراد به اتهامات خود اقرار کردند.

دکتر جمالی در قسمت درباره وبلاگ خود نوشته است: «من اعتقاد دارم وجود رابطه مالی بیمار و پزشک مخل امر پزشکیه و البته فساد آور. از طرفی معتقدم خدمات پزشکی باید به صورت برابر و با بالاترین سطح استانداردها و البته رایگان در اختیار مردم قرار بگیره. اگه واقعا پزشکی میخواد از راه پزشکی اونقدر پولدار بشه که با فلان تاجر رقابت کنه اصلا اخلاق پزشکی رو نمی تونه رعایت کنه. و جامعه باید جلوی این کارو بگیره»



خبرگزاری فارس به نقل از بازپرس شعبه اول دادسرای عمومی و انقلاب قزوین از دستگیری یک پزشک در قزوین، عضو «منافقین»، کسی که زنان را به کشف حجاب و کارگران را به شورش دعوت می کرده و با زنان بیمار خود رابطه ی غیراخلاقی داشته، معرفی کرده است.

خبرنامه ی دانشگاه آزاد قزوین خبر داده است که پزشک دستگیر شده، دکتر علی اصغر جمالی است و علاوه بر او ۲۰ فعال اجتماعی و کارگری نیز در قزوین بازداشت شده اند. به نوشته ی این خبرنگار، دکتر جمالی پزشک چپ گرای قزوینی که وبلاگی نیز تحت عنوان «پزشک سوسیال دمکرات» دارد در زمینه پوشش اخبار و اطلاعیه های کارگری فعالیت داشته است.

فارس خبر داده بود: این پزشک ۳۸ ساله، بر حسب گزارش مراجع امنیتی استان قزوین، به دلیل اتهاماتی نظیر تشکیل جلسات و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و به نفع گروهک منافقین، تهیه و توزیع تراکت‌ها و اطلاعیه برای تشویق و تحریک مردم به تجمعات غیرقانونی و راهپیمایی و دامن زدن به مخالفت با نظام مقارن با زمان دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و توهین به مقام معظم رهبری، مسئولان نظام و مراجع تقلید انجام دستگیر شده است.

بازپرس شعبه اول دادسرای عمومی و انقلاب قزوین اضافه کرده بود: این آقا که ع ج نام دارد با توجه به اینکه پزشک بوده در مطلب خود واقع در شهر قزوین با کسانی که به عنوان بیمار به وی مراجعه می کردند ارتباط دوستی

اخبار کوتاه

سعیده، ترانه ای دیگر!

سعیده پوراآقایی دختر جوانی است که وقتی در حال شعار دادن در پشت بام خانه اشان بود توسط نیروهای لباس شخصی دستگیر می شود و پس از تجاوز وحشیانه به قتل می رسد. پس از ۲۰ روز جنازه او در یکی از سردخانه‌های جنوب تهران از سوی مادرش شناسایی می شود. متجاوزان جنازه‌ی وی را از زانو به بالا در اسید سوزانده بودند تا آثار این جنایت وحشتناک را به از بین ببرند. قاتلان از تحویل جنازه به مادرش خودداری می کنند و این خانواده را تحت فشار قرار می دهند تا علت مرگ دخترشان را بیماری کلیوی اعلام کنند. حالا پس از هفته‌ها بی‌خبری خانواده‌اش مطلع شده‌اند او به صورت مخفیانه در قطعه ۳۰۲ بهشت زهرا به خاک سپرده شده است. طبق برخی اخبار جنازه بسیاری از دخترانی که پس از تجاوز به طرز وحشیانه ای کشته شده اند به صورت مخفیانه در بهشت زهرا دفن شده است.

احضار کارگران نیشکر هفت تپه به وزارت اطلاعات!

سه تن از اعضای سندیکای کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه به ستاد خبری وزارت اطلاعات احضار شدند. دیروز، سه شنبه مورخ ۱۰ شهریور علی نجاتی، فریدون نیکوفر و رضا رخشان از مسئولان سندیکای کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه طی احضاریه ای کتبی از سوی دادستانی، به اداره اطلاعات شهرستان شوش احضار شدند.

به گزارش هرانا در احضاریه مورد اشاره آمده است. صبح روز ۱۰ شهریور ماه این فعالان کارگری باید خود را به ستاد خبری شهرستان شوش معرفی کنند در صورت عدم مراجعه حکم جلب صادر خواهد شد. همچنین در احضاریه مذکور هیچگونه اشاره ای به اتهام و یا دلیل احضار این افراد نشده است.

ضرب و شتم اسانلو و هم سلولی هایش در زندان!

منصور اسانلو، رییس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، روز شنبه در زندان رجایی شهر کرج در پی حمله ماموران زندان و ضرب و شتم او هم سلولی هایش توسط آنها دچار ناراحتی قلبی شده است

اسانلو پس از انتقال از زندان اوین به زندان رجایی شهر در سال گذشته، در بند مجرمان عادی نگهداری می شود ضمن آن که وسایل همگی و از جمله وسایل شخصی آقای اسانلو اعم از کیف پول، کارت تلفن و سایر وسایل را تفتیش و تخریب کردند.

این فعال کارگری از بیماری در ناحیه قلب، کلیه و کمر رنج می برد. علاوه بر این رئیس زندانی هیئت مدیره سندیکای کارگران واحد اتوبوسرانی تهران و حومه که تاکنون سه عمل جراحی چشم نیز داشته است، باید به طور مرتب از سوی متخصصان چشم پزشکی معاینه شود و تحت معالجه قرار گیرد. با توجه به این شرایط، خانواده این فعال کارگری بارها از مقام های قضایی جمهوری اسلامی ایران، خواستار مرخصی پزشکی جهت درمان و یا حتی آزادی وی شده اند، درخواستی که تاکنون بی پاسخ مانده است. منصور اسانلو به اتهام اقدام علیه امنیت ملی به پنج سال زندان محکوم شده است.

آغاز احضار دانشجویان به کمیته اطلاعات!

به گزارش خبرنگار امیرکبیر قریب ۵۰ دانشجوی ساکن خوابگاه پسران و دختران این دانشگاه به کمیته پیگیری اطلاعات احضار شده اند. احضاریه ها پس از فاجعه حمله نیروهای یگان ویژه و لباس شخصی به کوی دانشگاه تهران در بامداد ۲۵ خرداد صادر شده است و در طی این مدت به دلیل تعطیلی دانشگاه تهران پس از این حادثه دانشجویان از آن اطلاع نداشتند که با بازگشایی مجدد خوابگاه احضاریه ها به دانشگاه تحویل داده شده است. تاکنون برخی از دانشجویان به این کمیته مراجعه کرده و در آنجا با سوالاتی چون چگونگی حضور و عملکردشان در تجمعات کوی دانشگاه در شب ۲۴ و ۲۵ خرداد مواجه شده اند. این دانشجویان به مدت چند ساعت مورد بازجویی قرار گرفته اند.

برای جلوگیری از موج اعتراضات دانشجویان این دانشگاه پس از حادثه ۲۵ خرداد، دانشگاه تهران به حالت نیمه تعطیل در آمد و امتحانات به تعویق افتاد. در حال حاضر نیز شنیده ها حکایت از قوت یافتن امکان تعطیلی این دانشگاه به مدت یک ترم دارد و بسیاری از اساتید و دانشجویان امکان وقوع آن را بالا می دانند.

آرشیو خیابان

http://issuu.com/xyaban



بازی با کلمات: برنده کیست؟

تیتز مضحک و تکراری «سعید مرتضوی برکنار شد» نشانه ی ناپیایی، یا شیادی طیف عظیمی از رسانه هاست. یک جریان معین سیاسی به جای بازاندیشی به نقش دیدگاه های نظری، خط مشی سیاسی و عملکرد ضعیف خود که تا این لحظه معین به رغم فداکاری مردم، به حاکمیتی فاشیستی ختم شده است، دل به بردهای موهوم رسانه ای بسته است (یا تلاش عامدانه می کند مردم را در توهم

پیرامون موقعیت تاریخی

امین حصوری

موقعیت های تاریخی به همان سان که فرصت می سازند، آزمون ساز هم هستند. در این آزمون نحوه ی رویارویی و پاسخگویی نیروها و جریان های سیاسی به فرصتی که در دوره ای محدود از تلاقی روندها و زمینه های تاریخی در یک جغرافیای سیاسی معین گشوده شده است، ارزیابی می شود. نتیجه ی چنین آزمونی خواه ناخواه بخشی از تاریخ خواهد بود، اما این وجه شناساگر و شفافیت زا با وجود اهمیت آن، تنها بخشی از ماجراست و موضوع به واقع بسیار فراتر از محتوای کارنامه ی سیاسی و شرح حال افراد و جریان های هم دوره با آن موقعیت است؛ چون نحوه ی پاسخگویی به این آزمون، یعنی چگونگی تعامل با فرصت یاد شده، بر روند سیال آن موقعیت تاریخی و سرنوشت نهایی آن تاثیر خواهد گذاشت و از رهگذر این تاثیر، با سرنوشت سیاسی و اجتماعی نیروها و جریانات درگیر در(حتی برکنار از) آن موقعیت تاریخی پیوند می یابد و به عبارتی کل جامعه ی هم بسته با آن موقعیت تاریخی را تحت تاثیر قرار می دهد.

اما «موقعیت تاریخی» چیست؟ پیش از هر چیز باید گفت موقعیت تاریخی اتفاق یا حتی روندی جدا از تاریخ نیست، بلکه به نوعی نقطه ی عطفی در یک دوره از تاریخ است که ویژگی ممتاز خود را از برآیند شب و خم های گذشته های دور و نزدیک آن مسیر تاریخی می گیرد؛ گذشته ای که نیروها و جریانات سیاسی هم بخشی از اجزای آن هستند و هم در شکل گیری آن سهیم بوده اند. از این منظر موقعیت تاریخی از تلاقی و همسازِی رشته هایی از ضرورت های تاریخی زاده می شود. به بیان ملموس تر برای کشوری مانند ایران، که جنبش آزادیخواهی مردم آن خود مصداق زنده ای از یک موقعیت تاریخی است، موقعیت تاریخی به صورت مجموعه شرایط سیاسی – اجتماعی ای ظهور می یابد که امکان بالقوه ی دگرگونی های اساسی در فضای عمومی و عبور از انجماد و انسداد مزمن در عرصه ی سیاست (و به تبع آن اقتصاد و فرهنگ و …) را عرضه می کند. در یک موقعیت تاریخی ساختار مالوف استبداد در کارکرد ظاهرا منظم خود دچار وقفه یا سکنه می شود (این کارکرد در واقع مدیریت اقتدارآمیز بی نظمی ها و تناقض ها و ناتوانی ها و سپس عرضه ی عمومیِ دیرگونه ی آنها برای مجاب سازی و مرعوب سازی زیردستان و فرودستان است) و حاکمان به درجات بالایی مجبور به حرکت ها و واکنش های اجباری می شوند که در طی آنها هر حرکتی به منظور **وارد شدن اجتناب ناپذیر مردم به کشاکشی که در عین برخورداری از پتانسیل بالا برای برد، بازنده شدن در آن می تواند تبعات منفی زیادی برای آنها داشته باشد** می شود. به وزن و توان جمعی بالقوه ی خود برای به چالش کشیدن سیستم و حتی تغییر آن واقف می گردند و افسانه ی شکست ناپذیری حکومت و تابوی ترس و پرهیز از کنش سیاسی و اعتراضی (گیریم برای دوره ای محدود) در سطحی وسیع شکسته می شود. به عبارت دیگر در یک موقعیت تاریخی در موازنه ی قوا میان نظام مستبد و مردم، مردم دست بالا را دارند و خود کمابیش به این امر واقفند (وقوف همگانی به معنای پایان کار آن نظام است).

اما فرصتی که یک موقعیت تاریخی عرضه می کند از چهراتی با «فرصت» در معنای متعارف آن متفاوت است: فرصت در معنای متداول و روزمره ی آن امکان گشوده

نگاه دارد؟). معرفی عباس جعفری به عنوان دادستان تهران با تیتز درشت «برکناری قاضی مرتضوی» همراه است و کنار گذاشتن محسنی اژه ای از وزارت اطلاعات به عنوان نشانه ای از فروپاشی دولت کودتایی تصویر می شود. به رغم حوادث اخیر اصلاح طلبان می کوشند به مردم (یا خود) بیاوراند که در آن بالا با مصلحت اندیشی این و آن قدرتمدار، همه چیز درست خواهد شد. نیازی به اعمال قدرت مردم در صحنه ی سیاسی نیست. روند امور به تدریج به سوی خیر همگان پیش خواهد رفت. اما کافی است زبان بازی روزنامه نگاران «حرفه ای» را کنار



بگذاریم. شرح ما وقع ساده است. هاشمی شاهرودی به عضویت در شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت منصوب شد. رئیس جدید قوه ی قضائیه محسنی اژه ای را به مقام دادستان کل کشور و مرتضوی را به عنوان معاون دادستان کل کشور منصوب کرد. رهبر همه را منصوب می کند، حتی کسانی را که قرار است بر انتخابات مجلسی نظارت کنند که وظیفه ی تعیین رهبر را برعهده دارند. کسی از حاکمان پایین نیامده است. از این ریاست به آن ریاست و از این کاخ به آن کاخ اسباب کشی هایی شده است.



نمود می یابد، شکستی مجازی در حوزه ی اعتباری برد و باخت ها نیست. بلکه شکستی در دنیای واقعی است که علاوه بر تلفات حین نزاع، تاوان و خسارت های سنگینی بر هستی اجتماعی آینده ی مردم تحمیل خواهد کرد. از سوی دیگر بازیگران عمده ای که در یک موقعیت تاریخی از امکان نقش آفرینی موثر در حیطه ای وسیع برخوردارند و یا به واسطه ی شرایط پویا و سیال حاصل از آن موقعیت (مثلا یک جنبش یا خیزش عمومی) چنین امکانی را کسب می کنند، به دلیل منافع و چشمداشت های متفاوت و حتی متضاد، تلقی ها و رویکردهای متفاوتی به جنبش دارند که می تواند نحوه ی تاثیرگذاری آنها را در تقابل با هم قرار دهد. به بیان دیگر در یک موقعیت تاریخی اصطکاک و ستیز میان منافع و رویکردهای بخش های مترقی و ارتجاعی جامعه اجتناب ناپذیر است .نتیجه ی این ستیز که می تواند به طور علنی یا نیمه پنهان به موازات چالش با حاکمیت جریان داشته باشد، خود بر ماهیت و سرنوشت آن موقعیت تاریخی اثرگذار خواهد بود تا جایی که حتی می تواند با غلبه یافتن عناصر ارتجاعی در مطالبات و جهت گیری ها، فرصت همزاد با موقعیت را به ضد آن بدل کند (سویه ی کاهنده ی فرصت). از اینجا باز هم شکنندگی یک موقعیت تاریخی نمایان می شود.

موقعیت تاریخی در عین حال از سویه ای شخصی هم برخوردار است: به این معنا که آزمونی شخصی برای هر فرد ارائه می کند که خود او تنها داور آن است. اگر شخص به انکار این آزمون برنخیزد، در این آزمون با پندار همیشگی اش از آن بیوستاری که هویت او را در ذهن اش بر می سازد رودررو می شود. دامنه ی این پیوستار هویت بخش از شناخت عینی و اجتماعی و باورهای سیاسی و عقیدتی تا پنداشت ها و پایبندی های اخلاقی و بسیاری از روحیات و عواطف و خصلت های فردی را در بر می گیرد. به عبارت دیگر شخص به واسطه ی هم دوره بودن با یک موقعیت تاریخی و از مجرای تجربه ی شخصی خود از آن، با تصویر کمابیش ثابت و مانوسی که از خود دارد به طور عریان مواجه می شود و در واقع برای تن دادن به این مواجهه ی بی پرده، به چالش فراخوانده می شود.

بدیهی است که نخستین قدم برای موفقیت در هر آزمونی حضور در آن است. طبعاً می توان با تعبیر و ترفندهای نظری مختلف موجودیت زنده ی یک موقعیت تاریخی را انکار کرد تا از حضور در آزمونی که فرا می خواند تن زد؛ اما حتی در این حالت نیز موقعیت تاریخی ما را با خود خواهد برد و از شریک شدن در سرنوشت آن گریزی نخواهد بود.

ای است که درنیافتن آن تنها به منزله ی از دست دادن امتیازی بالقوه است که در نهایت رابطه ی کاهنده ای با وضعیت کنونی ما نخواهد داشت. اما فرصت در معنای تاریخی آن (هم بسته با یک موقعیت تاریخی) خصلتی دوسویه دارد، به این معنا که درنیافتن آن می تواند موقعیت کنونی را هم دستخوش کاستی و نزول کند. یعنی هر فرصت تاریخی سویه ای کاهنده دارد که حاصل بارور نشدن سویه ی مثبت آن است. برای توضیح دلیل این امر، همان طور که پیشتر اشاره شد، باید گفت یک موقعیت تاریخی در مقطعی شکل می گیرد که وزن تعیین کنندگی مردم و نیروهای دور از قدرت در قیاس با وزن عوامل و نهادهای تصلب یافته و شبه موروثی فزونی گیرد و فضای تاثیرگذاری سیاسی «موقتا» از دایره ی نفوذ سیاست مداران حرفه ای و مافیای مرتبط با آنان فراتر رود؛ البته آنها همچنان در این فضای وسعت یافته حضور و جایگاه موثری دارند؛ اما ورود ناگهانی مردم به عرصه ی عمومی، فضای بسته ی مالوف را چنان متورم می کند که نطفه هایی از «سیاست مردمی» در حوزه ی عمومی سترون شکل می گیرد که در ذات خود کلیت این فضا و ماهیت آن را به چالش می کشد تا تغییرات کلان و بنیادی را پایه ریزی کند. همین «سیاست مردمی» و رادیکالیسم همزاد با آن است که سیاست مداران حرفه ای، خواه در سربر قدرت و خواه در حواشی و در تمنای آن و نیز دول قدرتمند خارجی را به وحشت و تکاپو می افکند تا هر یک به سهم خود و در جایگاه ویژه ی خود برای مهار دامنه ی جنبش و کاستن از عمق مطالبات رشد یابنده ی مردم هر آنچه زور و تدبیر در چنته دارند را به کار بندند؛ شکننده بودن یک موقعیت تاریخی و سویه ی منفی فرصتِ همزاد با آن از همین جاست. بر این اساس موقعیت تاریخی یعنی وارد شدن اجتناب ناپذیرِ مردم به کشاکشی که در عین برخورداری از پتانسیل بالا برای برد، بازنده شدن در آن می تواند تبعات منفی زیادی برای آنها داشته باشد. نظیر موقعیت تاریخی پیرامون ملی شدن صنعت نفت که مستعد انکشاف دموکراسی در ایران بود، ولی به کودتایی ختم شد که نه تنها ۲۵ سال استبداد مطلقه به دنبال آورد، بلکه با پر و بال دان به اسلام سیاسی، زمینه ی استقرار استبداد مطلقه و طولانی دیگری را هم فراهم کرد. بنابراین از دست دادن یا به بیان درست تر کشتن یک فرصت تاریخی، که با نادیده گرفتن و بلااستفاده گذاشتن پتانسیل های پیروزی

یادداشت هایی برای یک راهبرد سوسیالیستی

(بخش پنجم)

ن. سپهری از گروه رزا (رهایی زنان ایران)

در بخش های پیشین مدلی طبقاتی برای فهم جامعه معاصر ایران، که آن را سرمایه داری کُزدیسه نام نهاده ایم، فراهم آمد. همچنین بلوک طبقاتی انقلاب را که شامل اتحاد پرولتاریا و خرده بورژوازی نوین و به رهبری حزب طبقه ی کارگر بود معرفی نمودیم. آشکار است که در وضعیت فعلی هیچ گروه چپی در ایران نمی تواند ادعا کند که حزب طبقه ی کارگر و کارگزار انقلاب است. اگر ذره ای شبهه در نبود یک جریان چپ قوی و تأثیرگذار که می تواند ادعای رهبری بلوک انقلابی را در ایران بر عهده گیرد وجود داشت، با حوادث پیش آمده در دو ماهه ی اخیر این موضوع قطعا بر طرف شده است. لازم به یادآوری است که در بخش های پیشین توضیح دادیم که در حال حاضر طبقه ی خرده بورژوازی نوین تحت هژمونی بورژوازی سنتی بوده و برای تشکیل بلوک انقلابی باید در گام اول این اتحاد شکسته شده و تا در ادامه اتحاد با طبقه ی کارگر ممکن گردد. اما چگونه می توان در شرایط فعلی بلوک میلیتانتِ بورژوازی سنتی را در هم شکسته و به سوی انقلاب نزدیک گشت؟ در گفتار پیش رو تلاش می کنیم از طریق این بحث، به رابطه ی میان جنبش های اجتماعی (دموکراتیک) و حزب انقلابی نزدیک شده و با توجه به نبود حزب فراگیر و رادیکال در شرایط موجود، راهکارهایی را برای نزدیک شدن به آن در آینده ارائه نماییم.

در دهه های اخیر با ضعیف شدن سازمان ها و احزاب کارگری در سراسر جهان که با فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی به نوعی مرحله ی مهمی از تاریخ مبارزه ی کمونیستی تکمیل شد، جنبش های گوناگونی با اهداف مختلف، دست بالا را در عرصه ی مبارزه ی اجتماعی به دست آوردند. از جمله ی این جنبش ها می توان به جنبش زنان، محیط زیست، دانشجویان و جنبش های ضد نژاد پرستی اشاره نمود. در مورد گروه های مرتبط با مسأله ی ملی باید در جایی دیگر و به صورتی کامل تر سخن گفت. به نظر ما بدنه ی اصلی را در تمامی این جنبش ها، طبقه ی خرده بورژوازی نوین تشکیل می دهد. اجازه دهید برای اشاره به مجموعه ی این جنبش ها از واژه ی جنبش های دموکراتیک استفاده نماییم. زیاد دور

شکنجه چیزی ست فراتر از تجاوز به حقوق بشر

ریکاردو لوئه وه*

ترجمه بهرام قدیمی

«انجمن مبارزه با شکنجه و معافیت از مجازات» (CCTI) معتقد است که شکنجه نوعی دخالت قدرت دولتی است یا هدف آسیب رساندن به سلامت جسمی و روانی شخص اسیر و گرفتن شرافت وی؛ امری که بر خانواده و جامعه او نیز تأثیر می گذارد. به زبانی دیگر شکنجه فقط یک عمل تجاوز به حقوق بشر نیست، بلکه نشانه آشکار مبارزه طبقاتی ست.

به لحاظ تاریخی، شکنجه همراه با دولت ظهور می کند و هدفش حفظ برتری طبقهٔ اجتماعی مالک دولت بر طبقات دیگر است. با آن که طبقات و خلق های تحت سلطه نیز گاهی به شکنجه دست زده اند، اما مسیر تاریخی شکنجه از جمله، از اخته کردن های گستردهٔ مردم بابل توسط خشایار شاه، سلطان مستبد ایرانی می گذرد [با هدف نسل کشی]. نیز از رومی ها که هر کس علیه امپراتوری شان برخاست به صلیبش کشیدند؛ تا فاتحان اسپانیایی آمریکا و شمشیر و صلیب شان؛ از سفاکی های انگلیسی ها علیه مردم مستعمرات؛ تا قتل عام کولی ها، یهودیان و سوسیالیست ها به دست فاشیست های نازی؛ از وحشیگری استثمارگران فرانسوی در هندوچین و الجزایر؛ تا معکوس کردن واقعیت توسط صهیونیست ها و نشان دادن قربانیان فلسطینی به عنوان تروریست، از زجر جانکاه خلق های آمریکای لاتین به دست دیکتاتورهای دست نشانده سرمایه های بزرگ و دولت آمریکای شمالی، تا افسار گسیختگی امپریالیستی در ویتنام، افغانستان، عراق، و نِمیدانم، در هر جای دیگر از جهان.

در سرمایه داری مدرن، در کنار معافیت از مجازات و جنگ روانی، شکنجه بخشی از تروریسم دولتی ست. روشن است که هدف تروریسم دولتی تنها مبارزان اجتماعی نیست، بلکه کل توده کارگر است، این توده شامل آن هائی نیز می شود که برای ادامهٔ حیات مجبورند دست به دزدی بزنند و یا مواد مخدر کشت کنند.

لازم است تأکید شود که شکنجه در هدف خود با موارد فراوان شکست هم روبرو بوده است. شاهد این امر ادامهٔ حیات کلیسای ولدانی [یا کلیسای فقر]] از دست انکیزیسیون است، و ادامه حیات یهودیان، سیتی ها و

نشویم، برگردیم به شرایط ایران. در ایران هم بعد از پشت سر گذاشتن سرکوب دژخیمانه ی مبارزان چپ در دهه ی شصت و با گشایش محدود در فضای سیاسی در دهه ی هفتاد، شاهد برآمدن حرکت هایی در حوزه ی زنان، اقشاری از خرده بورژوازی نوین مانند معلمان، نطفه هایی از فعالان سندیکایی کارگری و حوزه ی حقوق کودکان بودیم. این جنبش های دموکراتیک توانستند بخشی از پتانسیل تغییر اجتماعی را در اشکال مختلفی مانند گروه های نیمه مخفی، سازمان های غیر دولتی و … متشکل ساخته و کانالیزه نمایند.

رویکرد گروه های چپ ایرانی به این جنبش های دموکراتیک در ایران بسیار گوناگون است؛ از حمایت و نفوذ برای هدایت گرفته تا مخالفت و تلاش برای منزوی نمودن آنها. اجازه دهید تا مرور مختصری بر این مواضع داشته باشیم. گروه هایی چپی که نگاهی اصلاح گرانه به تغییرات ایران دارند سعی نمودند تا با گسترش نفوذ در این جنبش ها، نزدیکی لازم با اصلاح طلبان داخلی را برای فراهم آوردن بدنه ی اجتماعی مبارز در جهت اهداف خود ایجاد نمایند. سرانجام این رویکرد با شکست کامل فرایند اصلاحات در ایران از سال ۱۳۸۴ و به دنبال آن تا کنون سبب فروپاشیدن افق های ترسیم شده برای این گروه ها بود. از دیگر سو برخی جریانات با توجه به عدم توان تأثیر گذاری و عدم درک اهمیت جنبش های اجتماعی در تاریخ معاصر ایران سعی در تنویرزه نمودن انفعال سیاسی خود داشته و با دادن حکم های کلی هرگونه حرکت در راستایی غیر از پرولتاریایی ناب (لایب شبیه اسلام ناب محمدی) را بی ارتباط با حرکت به اصطلاح حزب پیشتاز خود دانسته و با برچسب هایی مانند جنبش بورژوایی، سندیکالیستی و یا خرده بورژوایی به تحقیر آنها پرداختند. البته جا دارد در انتهای این طیف از گروه های متوهمی که هر اعتراضی در جامعه را به نفع خود مصادره می کنند هم، برای تلطیف فضا، یادی کنیم. این گروه ها با افتادن در دام سرنگونی طلبی و با عدم تشخیص افتراقات و تفاوت جایگاه های

روماها [کولی های اروپا] به رغم اردوگاه های فاشیستی نابود سازی، همچنین زنده ماندن اندیشهٔ سوسیالیستی، پیروزی های خلق های الجزایر و ویتنام، و شکست و درماندگی آمریکای شمالی در عراق…

این موضوع را نباید دست کم گرفت که دولت های شکنجه گر جوامع خودشان را فاسد و دلسرد می کنند. این را در ایالات متحده پس از آبروریزی های شکنجه گری شان در افغانستان، ابوغریب (عراق)، و گوانتانامو مشاهده می کنیم.

شکنجه امروزه فنی است که می آموزند، همان طور که طرز کار با توپ، تفنگ و بمب افکن آموزش داده می شود. شکنجه گران افرادی حرفه ای اند. و همان طور که جنگ علیه خلق ها بین المللی شده، و امروز آن را «جنگ پیشگیرانه» و «جنگ علیه تروریسم» می نامند، استفاده از شکنجه و تکنیک های آن نیز بین المللی شده. این امر بخصوص پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آشکار است.

آن چه تا به حال گفتیم به ما می آموزد که شکنجه ریشه کن نمی شود، تا زمانی که سیستم مبتنی بر طبقات اجتماعی، دولت طبقاتی، و سرمایه داری برقرار است. ولی در عین حال روشن است که میدان مبارزه با شکنجه، عرصهٔ مقابلهٔ مستقیم و بدون میانجی، نوعی جنگ تن به تن بین دستگاه سرکوبگر و تودهٔ مردم است. به همین علت شکنجه شدگان، قربانی نیستند، بلکه ییکارگران مقاومت اند، حتی اگر برای آن که زنده بمانند، یا بی هیچ اختیاری تن به خواست شکنجه گر بسپارند.

همان گونه که تأکید شد، شکنجه تنها به شخصی که مستقیماً شکنجه شده آسیب نمی رساند، بلکه به خانواده اش، به محیط اجتماعی اش و جامعه نیز آسیب می رساند. دولت مکانیسم های مختلف دخل و تصرف را بکار می بندد: نیرنگ، (مثلا با دز انحصار خود گرفتن «پروتکل استانبول») جنگ روانی به این منظور که وانمود کند که خود نه تنها علیه شکنجه است، بلکه مدافع حقوق بشر نیز هست. دولت جار و جنجال می کند تا مردم دشمن را تشخیص ندهند، با فریاد آی دزد، آی دزد، برای دزد امکان فرار به وجود می آورد. با این حال امروزه راحتتر می توان متوجه شد که چه کسانی از شکنجه و کلا تجاوز به حقوق بشر منفعت می برند: میلیاردهائی که سود سرشار خصوصی سازی و دستمزد انسان ها را به جیب می زنند، صاحبان احزاب سیاسی و دولت ها. به همین علت مبارزه با شکنجه بخشی از مقاومت توده ای ست. به همین علت مهم است که شکنجه گران به لحاظ سیاسی همواره انگشت نما و رسوا باشند.

این ها کلان سودجویان سیستم اند: در سطح جهانی



اجتماعی جنبش های دموکراتیک، تنها به صرف اعتراض به شرایط موجود سعی در ایجاد امیدهای کاذب داشته و دارند. سابقه ی اینگونه رفتارها در تاریخ مجاهدین بسیار است. بگذریم. به عنوان یک نمونه ی مناسب، می توان از برخورد گروه های مختلف چپ با کمپین یک میلیون امضا چیزهای بسیاری آموخت. بحث های تکمیلی در این مورد را رفقای دیگر رزا در نقد عملکرد کمپین یک میلیون امضا به خوبی مطرح و جمع بندی نموده اند و نیازی به تکرار آن در این گفتار نیست.

به نظر ما برای بررسی عملکرد و کارکرد های جنبش های دموکراتیک در ایران باید شرایط مبارزه در ایران را هم مد نظر قرار داد. علاوه بر سرکوب شدید سیاسی و ایدئولوژیک آن اشاره ای شد، باید به وجود بلوک متحد خرده بورژوازی مدرن و بورژوازی سنتی، هژمونی ایدئولوژیک بورژوازی سنتی و عدم وجود حزب فراگیر و رادیکال طبقه ی کارگر نیز توجه نمود. وظیفه ی کادرهای کمونیست را تنها در پرتوی این موارد است که می توان به درستی درک نموده و اجرایی کرد. نباید تنها با قضاوت فرمی و تجویز یک فرم کلیشه به تمامی مبارزات در تاریخ و جغرافیای جهان، موجبات سرخوردگی یا توهم مبارزان را فراهم آورد. نگاه ما به حزب به عنوان شهریار نوین (گرامشی) و یا واسطهٔ مادیت یافتن سوژه ی طبقاتی (لوکاچ) در این زمینه است که معنا می یابد. با تمام این حرف ها برای بحث مشخص نظری در این مورد باید کمی از نردبان انتزاع بالا رفت. به جنبش های دموکراتیک در ایران نباید به عنوان جایگزین حزب و یا در تعارض با حزب طبقه ی کارگر نگریست. این جنبش های در عرصه های گوناگون، در صورت رادیکالیزه شدن، می توانند موجب مادیت یافتن جنبه های مختلفی از جامعه ی سوسیالیستی باشند. پس نفوذ و هژمونی یافتن کادرهای کمونیست برای رادیکالیزه نمودن این جنبش ها (همانطور که لنین نیز با هوشمندی خاص خود اشاره دارد) از اهمیت بالایی برخوردار است. به زبان دیگر، کادر

شعار Colectivo Contra la Tortura y la Impunidad

بوفت ها هستند، اسلیم ها، گیت ها… در آمد ثروتمندترین افراد جهان می تواند به مدت ۱۵۰ سال تمام مردم مکزیک را تغذیه کند. و در مکزیک (باز هم) اسلیم ها هستند، بایبررس، سلیناس پلپه‌گو، آراگون ها، آزکاراگ ها… ثروت ده تن از میلیونرهای که ساکن مکزیک اند کافی ست تا نیمی از بدهی خارجی کشور پرداخت شود، یا ۱۲۵ میلیون تن ترتیبا [نان ذرت] خریده شود. بدین ترتیب لوسيو باسکز، شکنجه گر، قاتل و عضو اداره آگاهی، بخشدار سابق «لوس سیچاس»؛ روگاسیانو آلوا آلوآرز، شکنجه گر، دامدار، و بخشدار سابق «پتاتلان» و قاتل دیگنا اچوا؛ ژنرال ماریو آکوستا چپاررو، شکنجه گر و مفقودالانر کنندهٔ مبارزین اجتماعی؛ و یا نافرماندار جنایتکار اواآخاکا، اولیسس رویژ، فقط و فقط کارگزارانی هستند در خدمت الیگارش‌ی نامبرده.

باری، ارزشمند است این را به رسمیت بشناسیم که بازماندگان شکنجه، و نیز اعضای خانواده و جامعه شان — نه قربانی بلکه مبارزین مقاومت اند— و حق دارند تقویت شوند و کمک بگیرند. در مقابل نیروی دولت به هیچ عنوان کافی نیست فریاد بزیم که «ترس نداریم» و «این جا هیچکس تسلیم نمی شود»؛ واقعیت این است که دشمن از ضعف ما به صورت گسترده ای استفاده می کند. برای مبارزه و مقاومت در مقابل دشمن لازم است آن را شناخت، تکنیک هایش را دانست و از آن آگاه بود — از جمله — از درد فیزیکی و روانی ای که شکنجه بر می انگیزد و آثار ویرانگری که به بار می آورد. همچنین لازم است بدانیم که چگونه می شود رفقا و خانواده هایشان که بر اثر شکنجه و تروریسم دولتی آسیب دیده اند باز سازی شوند.

یک مثال دردآور از آن چه ذکر شد، شعار «شجاع باشیم» است که دربرابر شکنجهٔ جنسی فریاد زده می شد. ما شاهدیم که این امر در آتتکو و در اواآخاکا مختص به زنان نبود، اما شرم افراد شکایت را غیر ممکن ساخت، هرچند زنان، مخصوصاً در آتتکو عملکرد مبارزاتی نمونه ای از خود نشان دادند.

در مکزیک که نظامی کردن جامعه هر روز بیش از پیش محسوس است، مبارزه برای حقوق بشر و علیه شکنجه مشخصاً دارای سه سنگر مهم است: ۱- افشای رژیم در سطح کشوری و جهانی. ۲- مبارزهٔ حقوقی برای نشان

های کمونیست و روشنفکران ارگانیک طبقه ی کارگر (گرامشی) باید به تمام متحدان خود در بلوک انقلابی نشان دهند که رسیدن به اهداف نهایی آنها در چهارچوب های تنگ و سرکوبگر نظام سرمایه داری ممکن نخواهد بود. و این گونه است که می توان اتحادی را که مد نظر است برای مثال بین فعالیت سندیکالیستی معلمان و حرکت های رادیکال کارگری در ایران ایجاد نمود. یعنی با شناسایی هویت مستقل طبقاتی و در همان حال افق های مشترک در بلوک انقلابی. و نه با کارگر خواندن تمام مزد بگیران! و نه با بورژوایی دانستن هر جنبشی در حوزه ی زنان و تحلیل هایی سطحی از این دست. شناسایی جایگاه طبقاتی مختلف جنبش های دموکراتیک همانطور که پولانزاس هم به خوبی اشاره می کند، باعث هوشیاری در برقراری اتحاد انقلابی است؛ یعنی همانطور که امکان همراهی خرده بورژوازی مدرن است، امکان گسست نیز وجود دارد. این گونه است که نه اتحاد باعث توهم می گردد و نه گسست باعث سرخوردگی.

اجازه دهید باز هم تأکید نماییم که این جنبش های دموکراتیک، در صورتی هژمونی یافتن نیروهای چپ نه تنها می توانند ابزار تشکیل بلوک انقلابی و اتحاد با پرولتاریا باشند، بلکه خود، ترجمان ایده های اصلی سوسیالیسم در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی انسان نیز هستند. سوسیالیسم نمی تواند و نباید نسبت به ستم های جنسیتی و یا تخریب محیط زیست و … بی توجه باشد. و مادیت یافتن حزب طبقه ی کارگر در این عرصه ها از طریق جنبش های دموکراتیک ممکن است. در واقع این جنبش ها در صورت اتخاذ رویکردهای رادیکال، امتداد منطقی حزب طبقه ی کارگر هستند. از دیگر سو باید توجه نمود در شرایطی که جنبش های دموکراتیک تحت هژمونی کادرهای کمونیست نباشند و اگر تنها به صورت اتحادی سست و موردی به موضوع تشکیل بلوک انقلابی نگرسته شود، حاصل کار جبهه ای با پرچم رنگین کمانی است که حداقل تاریخ صد ساله ی اخیر ایران نشان می دهد که حتی در صورت پیروزی این جبهه نیز، سهم طبقه ی کارگر سرکوب و کشتار است (۱۳۳۲، ۱۳۵۷ و …). پرچم انقلاب تنها یک رنگ دارد! سرخ! و این پرچم، ترسیم کننده ی افقی است که به جامعه ای بدون ستم و استثمار منجر می گردد. انقلاب سوسیالیستی باید تمام ستمکشان را از هرگونه ستم آزاد نماید و این گونه است که تمام تلاش های رادیکال برای رفع انواع ستم ها و بیعدالتی ها در فرایند انقلاب جایگاهی مهم خواهند داشت و اگر جز این باشد، معنای سوسیالیسم را در محدوده های تنگ نگاه خود فرو کاهیده ایم.



دادن تناقض گویی های رژیم. ۳- مقاومت از طریق آزادی زندانیان سیاسی و ترمیم خسارات وارده به کسانی که مورد شکنجه قرار گرفته اند.

یک سنگر چهارم نیز هست، که کاملاً به خودمان و وظایفمان مربوط است: این سنگر عبارت است از شکل دادن به «حقوقی دیگر»، حقوقی که ترویجشان کنیم و در درون تشکل های مان عملاً از آن دفاع کنیم، و نیز در عرصه ها و مناطقی که در آن قدرت مردمی اعتبار عملی می یابد.

✽ سخنان نماینده «انجمن مبارزه با شکنجه و معافیت از مجازات» — در میزگرد در بارهٔ سرکوب — درنخستین فستیوال جهانی خشم شرافتمندانه که توسط زاپاتیستها در مکزیک سازمان داده شده بود.

ریکاردو لوئه Ricardo Loewe ، پزشک مکزیک، مبارز اجتماعی و فعال جنبش دفاع از حقوق بشر، یکی از بنیانگذاران انجمن مبارزه با شکنجه و معافیت از مجازات است.

CCTI Colectivo Contra la Tortura y – la Impunidad
www.contralatortura.org

کتابخانه

اندیشه انقلابی مارکس

عنوان کتاب: اندیشه انقلابی مارکس

نویسنده: آکس کالینیکوس

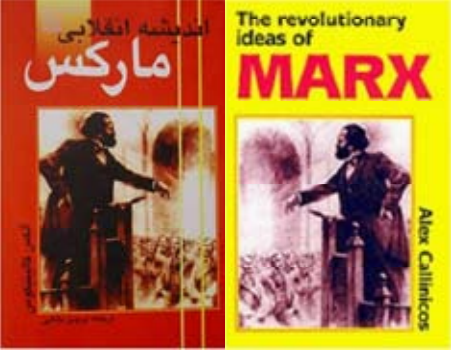
مترجم: پرویز بابایی

آکس کالینیکوس در این اثر نشان می دهد که مارکسیسم شیوه ی درک چگونگی شکل گیری جهان و دگرگونی آن است و نه یک دکترین سیاسی صرف. نقد مارکس از سرمایه داری چونان نظامی ریشه دار در استثمار است که مستعد همیشگی بحران است. او در این کتاب به شرح ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی می پردازد و نشان می دهد که چگونه مارکسیسم مناسبات پیچیده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ایده های دنیای ما را تبیین می کند و در دگرگونی آن می کوشد.

در آغاز، کتاب به شرح مختصری از زندگی مارکس و دوست و یاور دیرینش انگلس می پردازد. سیری که او طبقه کارگر را کشف کرد، در نقد هگل قلم فرسایید، به انسانی انقلابی مبدل شد، بین الملل را بنیان نهاد و مانیفست را به جهان عرضه کرد، شرایطی که کاپیتال را نوشت و….

فصل دوم به بنیان های نظری سوسیالیسم پیش از مارکس می پردازد. بنابر گفته ای از لنین مارکس با آمیختن فلسفه کلاسیک آلمانی، اقتصاد سیاسی کلاسیک و سوسیالیسم فرانسوی آن ها را ادامه داد و تکمیل کرد. کالینیکوس از عصر روشنگری می آغازد دورانی که شاهد مبارزه شدید ایده ها میان نظام فئودالی و هواداران جامعه سرمایه داری نوپدید بود. سپس به سوسیالیسم تخیلی می رسد. به آراء سن سیمون، فوریه، بابوف و بلانکی می پردازد و فاصله میان ادعاهای آزادی و برابری و برادری و واقعیت های جامعه فرانسه را زمینه رشد خیالگرایان می داند.

سپس به شرح نظرات ریکاردو، هگل و فوئرباخ می پردازد. بحث های ریکاردو و تئوری کار-ارزش و طبیعی بودن تقسیم جامعه به طبقات و نقدهای مارکس بر آن را بیان می کند. سپس به هگل می رسد که شیوه تفکر او پایه درکی از فرآیند تاریخی را بنیان گذاشت. سپس فوئرباخ که معتقد است هگل به جای موجودات انسانی چوان جزئی از جهان مادی و تفکر، صرفا شیوه‌های که آنان جهان مادی را



بازتاب می دهند، انسان و طبیعت هر دو را به بازتاب های محض ایده مطلق قدر قدرت برگردانیده است.

فصل تاریخ و مبارزه طبقاتی به طرح نظریه تاریخ مارکس می پردازد که چالشی است هم با خوشبینی عصر روشنگری تاریخ به مثابه «پیشرفت ذهن انسانی» و هم با نظریه تاریخ مدرن تر به مثابه آشفتگی محض. برای مارکس تاریخ، تاریخ افراد واقعی، فعالیت آنان و شرایط مادی زندگی آنان است. در این بخش به تولید و جامعه، فرآیند سازمان کار و تکامل نیروهای مولده، کار اضافی و کنترل وسائل تولید می پردازد. سپس شیوه های تولید و مبارزه طبقاتی را مطرح می کند « تاریخ تمام جوامع تاکنون موجود تاریخ مبارزه طبقاتی است.» اینک مارکس نقش تعیین کننده ای که توده های زحمتکش در تمامی دگرگونی های بزرگ تاریخی ایفا کرده بودند را روشن نمود. البته مارکس هیچ افتخاری در کشف وجود طبقات و نبردهای طبقاتی برای خود قائل نیست «آنچه من انجام دادم و جدید بود باید ثابت می شد (۱) که وجود طبقات بستگی دارد فقط به مراحل خاص تکامل تولید (۲) که مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد (۳) که این دیکتاتوری خود فقط گذار به العای تمامی طبقات به جامعه بی طبقه را تشکیل می دهد». مارکس نشان می دهد که گذار از این مراحل تدریجی نیست بلکه به انقلابی قهرآمیز نیاز است که در آن از طبقه مالک سلب مالکیت شده و طبقه جدیدی در جای آن می نشیند.

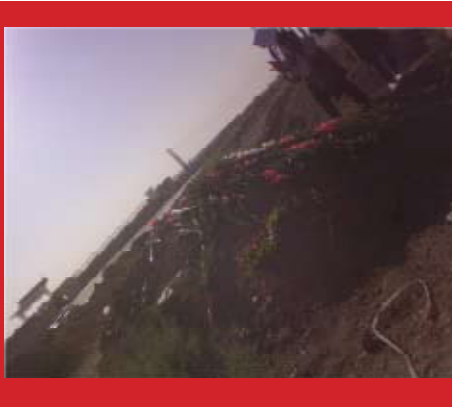
در فصل سرمایه داری کالینیکوس می کوشد رئوس مطالب کاپیتال را به اختصار توصیف کند. نظریه کار-ارزش که طبق آن کالاها متناسب با زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آن مبادله می شوند. سپس به استثمار سرمایه داری پرداخته و آن را شامل ارزش اضافی ایجاد شده توسط کارگران و منبع سودی که بر ان سرمایه داری چوانان نظامی اقتصادی استوار است، می داند. رقابت سرمایه ها به تشکیل نرخ عمومی سود انجامید. همچنین این رقابت

به سیر نزولی نرخ سود می انجامد که علت اصلی بحران هایی است که سرمایه داری با آن دست به گریبان است. فصل آتی قدرت کارگران نام دارد که شالوده سوسیالیسم از پایین مدنظر مارکس است. مارکس ثابت می کند جایگاه کارگران در نظام سرمایه داری به آنان قدرت العای طبقات را می دهد. مارکس سوسیالیسم را چون امری تحمیلی بر پرولتاریا نمی دانست بلکه آن رهایی است که بدست خود کارگران حاصل می شود. ایده سوسیالیسم از پایین که کارگران خود معماران آن خواهند بود. اما به جایگاه دهقانان نیز پرداخته و خاطر نشان می کند تنها هنگامی که قیام های دهقانی با درگیری میان طبقه حاکم و طبقه دیگری که قدرت آن ها را به چالش می گیرد مقارن است آن ها می توانند نقشی در دگرگونی جامعه ایفا کنند. همچنین مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نفرت خود را از ستم جنسی ابراز داشتند و آزادی زنان را از آزادی طبقه کارگر جدایی ناپذیر می دانستند.

فصل آخر به مارکسیسم امروز می پردازد. به تحولاتی که پس از مارکس در عرصه جهانی روی داد. وقایعی که به نام مارکسیسم در جهان به وقوع پیوست. کالینیکوس در این فصل می کوشد به بسیاری از این پرسش ها، تهمت ها و ابهامات پاسخ گوید. آیا سیر تاریخ اندیشه مارکس کاملا رد شده است؟ آیا مارکس را می توان مسئول انقلابی سوسیالیستی در کشور عقب مانده و روستایی روسیه دانست؟ آیا تجربه دوره استبداد استالینی حاکی از دید اشتباه مارکس نیست ؟ دیکتاتوری پرولتاریا به بسط دموکراسی و العای طبقات نمی انجامد؟ سوسیالیسم در روسیه امکان ناپذیر بود؟ سرمایه داری نسبت به گذشته تغییر کرده و رهنمون های کاپیتال تصویری ناقص به ما ارائه می کند؟ آیا طبقه کارگر به آن شکلی که او تصور می کرد دیگر وجود ندارد و طبقه کارگر عضلانی اکنون فقط اقلیتی از نیروی کار است که زیر سلطه کارگران یقه سفید از سطح زندگی طبقه متوسط بهره مندند؟ کالینیکوس کوشیده با پاسخ هایی موجز و ارائه تحلیل های تاریخی و عینی به بررسی این مسائل بپردازد. وی در پایان یادآور می شود که کسانی که حقیقت گفته های مارکس را می پذیرند تنها به نظاره این جهان نخواهند بپردازند.«فیلسوفان جهان را تعبیر کردند حال آن که مسئله تغییر جهان است.»

نسخه الکترونیک این کتاب به زبان انگلیسی را می توانید از آدرس زیر دانلود کنید:

http://www.istendency.net/pdf/revideas.pdf



چنین گروهی تحت رهبری فتودور وجود داشت. ولی من به عنوان یک کادر معمولی کارگر چیزی راجع به آن نمی دانستم. فقط به یادم می آید که به مثابه یک کمون زندگی کرده و همه جور مسائلی را بحث می کردیم. در محفل مطالعه نموده و همواره با هم مشورت می کردیم. کسی بیابنه ای می نوشت و دیگر رفقا آن را خوانده و به بحث می گذاشتند. کسی که از لحاظ تکنیکی وارد بود قبول می کرد که آن را چاپ و پخش کند. تقسیم کار درستی بین ما وجود نداشت، به طور کلی کارمان به نوعی محدود بود. به عبارت دیگر شرایطمان تا حدودی مصنوعی بود. از آن جایی که فقط زبان روسی می دانستیم مجبور بودیم فقط در بین صنعت گران لیتوانی کار کنیم. که در مقایسه با توده های کارگر وسیع لهستانی ویهودی لهستانی چه از لحاظ کیفی و چه از لحاظ کمی قابل مقایسه نبودند. لیتوانی ها فقط صنعتگر نبودند و طبیعتا در مرکزی بزرگ و صنعتی مملو از توده های وسیع پرولتاریا مانند ورشو نمی توانستند نقش مهمی ایفا نمایند. بی جهت نبود که اعضای فعال تر ما در در پی آن بودند که از ورشو گریخته و در فعالیت گرو های روسی شرکت نمایند.

برای شخص من امکان فعالیت در مراکز صنعتی روسیه تنها زمانی می توانست صورت پذیرد که اجازه نامه ای مبنی بر زندگی در خارج از محله ی کلیمیان می گرفتیم. یعنی می بایست حرفه ای در دست می داشتیم و این برای کسی که زندگی یک کارگر حرفه ای را پیشه کرده بود کار ساده ای نبود. با وجود این تصمیم گرفتیم به وین جایی که یک دوره ی شش ماهه ی ماماتی می توانستیم بینیم بروم. بعد از گرفتن دیپلم در وین می بایست در یک دانشگاه روسی در امتحان مربوطه قبول شوم . دیپلم مامائی که بعد از موفق شدن در امتحان به من داده می شد به من این حق را می داد که در هر بخشی از روسیه زندگی کنم و امکان کار زیر زمینی انقلابی را داشته باشم.

ادامه دارد ...

دستان شما درندگان از جان دکتر محمّد ملکی کوتاه!

اسفندیار منفردزاده

شما با انتصاب رئیس جمهور دلخواه خودتان و درپی آن رسوائی باند مافیائی – اسلامی تان،به سرکوب گسترده و کشتارهایی دست زدید که به جای خنثی کردن خیزش های آزادی خواهانه زنان و جوانان ایران – برعکس، همه مردمان ایران وجهان را بیش از پیش از درنده خوئی خودتان و یاران تان آگاه کردید و با تجاوزهای جنسی گماشتگان تان به اسیران و با کشتارهای زیر شکنجه، توّهّم «رأفت اسلامی» را هم از مردمان ساده دل زدودید و مهم تر این که آگاهی جوانان امروز – کودکان دهه شصت – و داغ آزادی خواهان را نسبت به تجاوزات و کشتارهای دهه ی شصت تان و گورهای جمعی تان چون «خاوران» را تازه کردید.

آیا یادتان هست؟ شعار محوری انقلاب پنجاه وهفت،آزادی بود. پیش از انقلاب،نسل ما به استثناء آزادی سیاسی، سایر آزادی های اجتماعی را داشت. ای جوانان! اگر نسل ما فریاد زد «آزادی»، بدانید که ما آزادی سیاسی را می خواستیم. یعنی آزادی مطبوعات و احزاب، آزادی تظاهرات مسالمت آمیز و تشکیل سندیکاها و اعتصابات تا مردمان ایران بتوانند بدون ایثار جان به قدرت و حکومت برسند و تعیین کننده کلیه امور آموزشی،اقتصادی،نظامی و ... کشور خود باشند.

آزادی سیاسی یعنی برچیده شدن زندان های سیاسی، یعنی آزادی دگراندیشان،مقوله ای که به خاطر آن سال های سال است که همواره عاشقان آزادی و عدالت قربانی شده و می شوند.البته تا آزادی خواهان ما «آزادی دگراندیش خواه» نشوند، در بر همین پاشنه می چرخد. جای شگفتی ست که از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمن هیچ کتاب یا مقاله ای در دفاع از حق آزادی دگراندیشان در دست نداریم. از این روست که دکتر محمّد ملکی در مخالفت با بستن دانشگاه ها در سال پنجاه و نه و اعتراض به سرکوب ها وجنایات شما در دهه شصت و با اعتراض به شما برای سرکوب دانشجویان درسال هشتاد و دو، سربلند سال ها زندان را تحمل کرده است و همچنان خواهان آزادی ست.

آیا ایشان بایستی زندانی شوند چون هر چهار کاندیدای منتخب شمایان را به جرم اعمال شان در پست های ریاست سپاه پاسداران، نخست وزیر، ریاست مجلس و ریاست جمهوری ایران مستوجب محاکمه دانسته است؟– آیا توان شرح شفاف «جرم سیاسی» را دارید؟ جرم سیاسی کار دولت مردان حاکم است نه مردم! زندان جای علی کردان، رضائی، توکلی، احمد خاتمی و احمدی نژاد هاست نه جای آزادگانی چون منصور اسانلو، ابراهیم مددی، بهروز جاوید تهرانی و محمّد ملکی!

ای جلاد ننگت باد!

ما می خواهیم راستی را روایت کنیم

صحنه تاریک است.

پرده کنار می رود.

روشنایی.

ما بر آن ایستاده ایم.

و به پشتوانه ی همه ی قهرمانانِ تاریخِ ادبیاتِ نمایشی در انتظارِ نقش های امروزیم.

نقش قهرمانانِ امروز که نه نیمه خدایند و نه شاه و شاهزاده، که انسانند؛ انسان هایی در گذرِ همین کوچه و خیابان: «بینیم، همو نبود که دیروز از کنارمان گذشت و سلامی داد و پاسخی گرفت؟»

ما می خواهیم چشمان بسته بر آن ها را باز کنیم، گفته های آنان را بر زبان مان جاری کنیم و جان بیخشیم شان بر صحنه، جاودانه شان کنیم. هرچند گام آنان بر خاک سرزمین بود و گام ما بر خاکِ کهنِ صحنه خانه ی کوچک مان؛ همه ی آن چه که داریم.

ما صدا می زنیم شما را قلم زنان و نمایش نویسان، که بنگارید روایتِ صادقانه ی این روزگار را، و بدانید ما بازیگران به واژه واژه تان وفادار خواهیم بود و پاسداری خواهیم کرد از نقش هایی که از امروز برای امروز و آیندگان می نویسید. خونِ نقش های ما اینک در جوهرِ قلمِ شماست که باید بر صفحه ی سپیدِ کاغذ – تاریخ – نقش ببندد.

و اکنون ما درخواست می کنیم از دیگر همکاران مان و کارگردانان و صحنه گردانان، که به احترام عشق مان به هنر، در برابر آن چه هرروز در پیش چشمان مان است، همچون همیشه، صداقت و راستی را به صحنه بیاورند تا هنرنیشتگی مان، صداقت پیشگی را یادآور شود.

ما می خواهیم راویِ صداقت باشیم؛ راویِ راستی و درستی.

حمید ابراهیمی، خسرو احمدی، پانته‌آ بهرام، مهدی پاکدل، جواد پورزند، امیر جعفری، بهناز جعفری، بابک حمیدیان، رویا دعوتی، سحر دولتشاهی، پیام دهکردی، ریما رامین‌فر، مریم رحیمی، لیلی رشیدی، حبیب رضایی، بهاره رهنما، علی سربازی، مهدی سلفانی، سهراب سلیمی، سیمینا صالحی، مهرداد ضیایی، ترانه علیدوستی، عباس غفاری، بهزاد فراهانی، مریم کاظمی، باران کوثری، آیدا کینخالی، علا محسنی، داریوش موفق، رحیم نوروزی، افشین هاشمی، هدایت هاشمی، کاظم هژیرآزاد، هوشمند هنرکار